

## «به نام آن که جان را فکرت آموخت»

## ستایش: ملکا، ذکر تو گویم

(۱) پادشاهها (خداوندا)، تو را یاد می‌کنم و ستایش می‌کنم؛ چرا که تو پاک و منزهی و خدا هستی. جز راهی که تو مرا بدان، راهنمایی و هدایت می‌کنی، به راه دیگری نمی‌روم (تلمیح به اذکروا الله ذکراً كثيراً. - إهدنا الصراط المستقیم).

(۲) فقط به درگاه تو روی می‌آورم (ایاک نعبد)؛ فقط از احسان و بخشش توست که می‌توانم راهم را طی کنم و به پیش روم (ایاک نستعین). تنها تو را به یکتایی و یگانگی یاد می‌کنم (قل هو الله احد)؛ چرا که یکتا بودن شایسته‌توست.

(۳) تو دانایی؛ تو بزرگی؛ تو بخشنده‌ای؛ تو مهربان و بخشایشگر هستی. تو نشان دهنده احسان و بخششی؛ تو شایسته ستایش هستی.

(۴) نمی‌توان تو را توصیف کرد؛ چرا که تو در فهم و درک ما نمی‌گنجی. نیز نمی‌توان شبیهی برای تو تصوّر کرد؛ (لیس کمثلہ شیء) چرا که تو فراتر از وهم و گمان انسان هستی.

قربت معنایی دارد با: نه در ایوان قربش وهم را بار نه با چون و چرایش عقل را کار

(۵) تو ارجمندی و بزرگ و باشکوه هستی؛ تو سرشار از علم و دانش هستی (یعلم ما فی السموات و ما فی الارض) و نیز پر از یقین. سراسر وجود تو نور است (الله نور السموات و الارض) و پر از شور و نشاط هستی؛ تو بخشنده مطلق هستی و نیز پاداش دهنده.

(۶) از همه نهران باخبری (عالم الغیب و الشّهادة؛ الله علیم بذات الصدور؛ علم الغیوب)؛ تو پوشاننده عیبها و گناهان ما هستی (ستار العیوب). همه کم و زیاد شدن‌ها به دست توست. (ان الله علی کل شیء قدير؛ تعز من تشاء و تذلل من تشاء).

(۷) همه وجود سنایی، تو را به یگانگی و یکتایی یاد می‌کند (لا اله الا الله)؛ به این امید که برای او (سنایی) از آتش دوزخ، امکان رهایی وجود داشته باشد (اقرار به یگانگی خدا و امیدواری به لطف او).

## درس یکم: شکر نعمت

مَنْتَ خدای را عَزَّوَجَلَّ که طاعتش موجب قُرْبت است و به شکر اندرش مَزید نعمت.

سپاس، مخصوص خداوند گرامی و بزرگ است که اطاعت و فرمانبرداری از وی سبب نزدیکی به او می‌شود و سپاسگزاری از خدا موجب فراوانی نعمت می‌شود.

هر نفسی که فرو می‌رود، مُمِدَّ حیات است و چون برمی‌آید، مُفْرَحٌ ذات.

هر نفسی که می‌کشیم (دَم)، یاری‌دهندهٔ زندگی است و هر بازدم، شادی‌بخش وجود است.

از دست و زبان که برآید / کز عهدهٔ شکرش به درآید؟

هیچ کس توانایی شکرگزاری پروردگار را ندارد (عجز انسان از به جا آوردن شکر پروردگار).

إِعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلًا مِّنْ عِبَادِي الشُّكُورِ.

سورهٔ سبأ، آیهٔ ۱۳: ای خاندان داود شکر به جای آرید؛ در حالی اندکی از بندگان من شکرگزار هستید.

بنده، همان به که ز تقصیر خویش / عذر به درگاه خدای آورد.

بنده بهتر است که از گناه و کوتاهی خود، به درگاه خداوند توبه کند (توصیه به توبه از گناهان).

ورنه، سزاوار خداوندی‌اش / کس نتواند که به جای آورد.

وگرنه طاعتی که شایستهٔ مقام پروردگاری او باشد، از عهدهٔ کسی بر نمی‌آید (ناتوانی انسان از سپاسگزاری خدا).

باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده.

رحمت و لطف بی حد و اندازهٔ خداوند همچون بارانی به همه رسیده است. نعمت وسیع و بی‌مضایقهٔ پروردگار همچون سفره، در همه جای عالم گسترده شده است.

پردهٔ ناموس بندگان به گناه فاحش ندرَد و وظیفهٔ روزی، به خطای مُنْكَر نَبْرَد.

آبروی بندگانش را به سبب گناهان بسیار بد و آشکار نمی‌ریزد (اشاره به ستارالعیوبی خدا). رزق و روزی مقرر آنان را به خاطر گناهان زشت و ناپسند، قطع نمی‌کند (اشاره به رزاق بودن).

فَرَّاشِ بَادِ صَبَا رَا كَفْتَه تَا فَرَشِ زَمْرَدِیْنِ بَكْسْتَرِد.

به باد صبا که همچون فرش گستری است، فرمان داده تا فرش زمرّد رنگِ سبزه و چمن را پهن کند.

دایهٔ ابر بهاری را فرموده تا بَنَاتِ نَبَاتِ دَر مَهْدِ زَمِیْنِ بَیْوَرد.

به ابر بهاری دستور داده است تا دختران گیاه (اضافهٔ تشبیهی) را در گهوارهٔ زمین پرورش دهد.

دِرَخْتَانِ رَا بَه خِلْعَتِ نُوْرُوْزِی قُبَای سَبْزِ وِرْقِ دَر بَرِ كَرْفْتَه.

به درختان به عنوان هدیهٔ نوروزی، لباس سبزی از برگ پوشانده است.

اَطْفَالِ شَاخِ رَا بَه قَدُوْمِ مَوْسَمِ رَبِیْعِ، كَلَاهِ شَكُوْفَه بَر سَرِ نَهَادَه.

بر سر شاخه‌های نورسته و تازه، به سبب آمدن فصل بهار، کلاه‌های از شکوفه قرار داده است.

عُصَاْرَةً تَاكِي بَه قَدْرَتِ اَوْ شَهْدِ فَايِقِ شَدَه وَ تَخْمِ خَرْمَايِي بَه تَرِيْبِتِش نَخْلِ بَاسِقِ كَشْتَه.

افشرد و شیرۀ درخت انگور با قدرت خداوندی او به عسل گزیده و عالی تبدیل شده است (شیرۀ انگور همچون عسل، بسیار شیرین و گواراست). هستۀ خرما به واسطۀ پرورش او به درخت بلند خرما تبدیل شده است.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند / تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری.

تمام عناصر هستی در فعالیت هستند تا تو رزقی به دست آوری و غافل از خداوند از آنها استفاده نکنی.

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار / شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری.

همۀ عناصر هستی به خاطر تو حیران و مطیع هستند؛ منصفانه نیست که تو از دستورات خداوند اطاعت نکنی.

در خبر است از سرور کاینات و مَفخَر موجودات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان و تَتَمَّۀ دور زمان، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم،

در حدیث و سخنی آمده است از سرور موجودات و مایۀ افتخار موجودات و رحمت خدا بر اهل عالم و برگزیدهٔ انسانها و مایۀ تمامی و کمال گردش روزگار، حضرت محمد مصطفی که سلام و درود خدا بر او و خاندانش باد. مصطفی: برگزیده

شَفِیعٌ مَطَاعٌ نَبِیُّ کَرِیمٍ / قَسِیمٌ جَسِیمٌ نَسِیمٌ وَ سِیمٌ

او شفاعت کننده، فرمانروا، پیام آور، بخشنده، صاحب جمال، خوش اندام، خوشبو و دارای نشانهٔ پیامبری است.

بَلَّغَ الْعُلَیَّ بِکَمَالِهِ، کَشَفَ الدُّجَى بِجَمَالِهِ / حَسَنَتٌ جَمِیعُ خِصَالِهِ، صَلَّوْا عَلَیْهِ وَ آلِهِ

به واسطۀ کمال خود به مرتبۀ بلند رسید و با جمال نورانی خود تاریکی‌ها را برطرف کرد. همۀ خوی‌ها و صفات او زیباست؛ بر او و خاندانش درود بفرستید (توصیف بزرگی و عظمت پیامبر).

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان / چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح، کشتیبان:

وقتی که امت اسلام، حامی و پشتیبانی چون تو دارند، هیچ غم و نگرانی ندارند؛ همچنان که کسانی که نوح (ع) کشتیبان آنان باشد، هیچ ترسی از امواج دریا نخواهند داشت (پیامبر، بزرگترین حامی امت اسلام).

دست انابت به امید اجابت به درگاه حق - جَلَّ وَ عَلَا - بردارد؛ ایزد تعالی در او نظر نکند:

دست توبه را به امید قبولی و پذیرش، به درگاه خداوند بزرگ و بلندمرتبه بلند می‌کند. خداوند بلندمرتبه به او توجهی نمی‌کند. بازش بخواند؛ باز اعراض فرماید. بار دیگرش به تضرع و زاری بخواند.

بنده، بار دیگر او را صدا می‌زند. دوباره خداوند روی برمی‌گرداند (نمی‌پذیرد). بار دیگر با ناله و التماس، خداوند را صدا می‌کند.

حَقٌّ، سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى فَرَمَیْدُ: یَا مَلَاِئِکَتِی قَدْ اسْتَحِیْتُ مِنْ عِبْدِی وَ لَیْسَ لَهُ غَیْرِی فَقَدْ غَفَرْتُ لَهُ:

خداوند پاک و بلندقدر می‌فرماید: ای فرشتگانم، من از بندهٔ خود شرم دارم و او جز من پناهی ندارد؛ پس او را آمرزیدم.

دعوتش اجابت کردم و امیدش برآوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده همی شرم دارم.

دعایش را پذیرفتم و آرزویش را برآورده کردم چرا که من از دعای زیاد بنده و زاری و ناله‌اش شرم و حیا می‌کنم.

گرم بین و لطف خداوندگار / گنه بنده کرده‌ست و او شرمسار.

لطف و بخشندگی و جوانمردی خداوند را ببین که بنده، گناهکار است و او شرمگین است (لطف پروردگار).

عاکفان کعبۀ جلالش به تقصیر عبادت مُعترف که: ما عَبَدْنَاکَ حَقَّ عِبَادَتِکَ

گوشه‌نشینان کعبۀ بزرگی و عظمت پروردگار (عبادت‌کنندگان) به کوتاهی خود در عبادت کردن اعتراف می‌کنند و می‌گویند: تو را چنان که شایستۀ تو است، پرستش نکردیم (عجز انسان در پرستش شایسته).

واصفان حلیهٔ جمالش به تحیّر منسوب که: ما عرفناکَ حقَّ معرفتیک

ستایش کنندگان زیور زیبایی او سرگشته و متحیرند و می‌گویند: تو را چنان که سزاوار شناسایی توست، نشناختیم. (عجز در شناخت)

گر کسی وصف او ز من پرسد / بی‌دل از بی‌نشان چه گوید باز؟

اگر کسی توصیف پروردگار را از من بپرسد، من عاشق از خدایی که نشانی و آدرس دقیقی ندارد، چه می‌توانم بگویم (ناتوانی انسان از توصیف پروردگار).

عاشقان، گشتگان معشوق‌اند / بر نیاید ز گشتگان، آواز

عاشقان واقعی قربانیان راه معشوق‌اند؛ هیچ وقت از این گشتگان در راه حق، صدایی بر نمی‌آید (تلمیح به حدیث پیامبر: مَنْ عرفَ اللهَ کَلَّ لِسَانُهُ؛ کسی که خدا را شناخت، یارای سخن گفتن نیافت). (سکوت عاشقان واقعی و رازداری آنها)

یکی از صاحب‌دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مُستغرق شده

یکی از عارفان در حالت مراقبه و تفکر عارفانه، سر به گریبان فرو برده بود. در دریای کشف رازهای الهی غرق شده بود.

آن‌گه که از این معامله باز آمد، یکی از دوستان به طریق انبساط گفت: «از این بوستان که بودی، ما را چه تحفه کرامت کردی؟» وقتی که از آن حالت مراقبه (حالت عرفانی) خارج شد، یکی از دوستان به حالت خودمانی گفت: از این گلزار معرفت که رفته بودی، برای ما چه هدیه‌ای آورده‌ای؟ معامله: اعمال عبادی؛ در این جا همان مراقبت و مکاشفت.

به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم، دامنی پر کنم هدیهٔ اصحاب را.

به یاد داشتم وقتی که به اسرار معرفت الهی دست یافتم، مقداری از آن حقایق و اسرار را به عنوان هدیه برای دوستان بیاورم.

بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.

جلوهٔ جمال حق و معرفت الهی چنان مرا از خود بی‌خود کرد که اختیار خود را از دست دادم.

ای مرغ سحر، عشق ز پروانه بیاموز / کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

ای پرندهٔ صبحگاه (نماد سالک مدّعی)، عشق حقیقی را از پروانه (نماد عارفان و عاشقان حقیقی) بیاموز؛ چرا که او در راه عشق جان فدا می‌کند؛ اما از این عشق جان‌سوز، سخنی فاش نمی‌کند (جانفشانی در راه معشوق و رازداری).

این مدّعیان در طلبش بی‌خبران‌اند / کان را که خبر شد، خبری باز نیامد

این مدّعیانی که از دستیابی به عشق الهی دم می‌زنند، در واقع افراد ناآگاهی هستند؛ زیرا آن کسی که از سرّ عشق الهی آگاه شد، از این اسرار خبری فاش نمی‌کند (رازداری عاشق واقعی).

## کارگاه متن پژوهی

## ❖ قلمرو زبانی

(۱)

واژه معادل	معنا
وسیم	دارای نشان پیامبری
مفرح	شادی بخش
انابت	به خدای تعالی بازگشتن
وظیفه بریدن	قطع کردن مقرری

(۲) قربت: غربت؛ حیات: حیا؛ صبا: سبا

(۳) ح (مفرح - تحیر - بحر)

ق (باسق - فایق - قسیم - مستغرق - قلیل)

ع (عصاره - عزوجل - جل و علا - معاملت - مدعیان - مطاع)

(۴) بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت؛ «م» در «گلم»، نقش مفعول دارد؛ «م» در دامنم، نقش مضاف الیه دارد.

(۵) حذف به قرینه لفظی: طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت [است].

حذف به قرینه معنوی: بنده همان به که ز تقصیر خویش: بنده همان بهتر [است] که ...

## ❖ قلمرو ادبی

(۱) مرغ سحر: نماد سالک مدعی پروانه: نماد عارف و عاشق حقیقی

(۲) الف) اضافه تشبیهی: باران رحمت، خوان نعمت؛ فرآش باد صبا، دایه ابر بهاری، بنات نبات، مهد زمین

ب) استعاره مصرحه از سبزه و چمن

## ❖ قلمرو فکری

(۱) الف) معنی: گوشه نشینان کعبه بزرگی و عظمت پروردگار به کوتاهی خود در عبادت کردن اعتراف می کنند که تو را

چنان که شایسته است، پرستش نکردیم. کعبه بزرگی و عظمت (اضافه تشبیهی)

مفهوم: عجز انسان از عبادت شایسته پروردگار

ب) معنی: یکی از عارفان در حالت مراقبه و تفکر عارفانه، سر به گریبان فرو برده بود و در دریای کشف رازهای الهی

غرق شده بود.

مفهوم: مراقبه عارفانه (توجه به درون و پاک نگه داشتن باطن) در جهت کشف اسرار الهی  
 (۲) الف) تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری: عدم غفلت در هنگام برخورداری از رزق الهی  
 ب) چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان: پیامبر (ص)، بزرگترین حامی امت اسلام  
 پ) بی دل از بی نشان چه گوید باز؟: ناتوانی از وصف خداوند

(۳) معنی بیت: هیچ نقاشی نمی تواند تو را ببیند تا نقشی از تو بکشد. آن کس هم که توانست تو را ببیند، از حیرت زیاد، قلم از سرانگشتانش انداخته‌ای. (حیرت زده و ناتوان از نقاشی است)  
 ارتباط معنایی دارد با: واصفان حلیه جمالش به تحیر منسوب که ماعرفناک حق معرفتک (ناتوانی از درک و شناخت خدا)

### گنج حکمت: گمان

بط: مرغابی. فرو گذاشت: رها کرد.

گمان بردی؛ ماهی بدیدی: کاربرد یای استمراری، گمان می برد؛ ماهی می دید؛ ماضی استمراری.

قصدی نیبوستی: تلاش نمی کرد.

پیام و نتیجه: هیچ گاه به یک بار تجربه کردن و به ظن و گمان های خود اعتماد نکنید و در پی تجربه های نو باشید.